

فلسفه، سال ۴۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
(از ص ۱۰۷ تا ص ۱۲۳)



10.22059/jop.2020.289541.1006476
Print ISSN: 2008-1553 –Online ISSN: 2716-9748
<https://jop.ut.ac.ir>

Four serious Challenges to Ethical Arguments

Masoud Sadeghi¹

Assistant Professor of Kermanshah University of Medical Sciences

Received: September, 24, 2019; Accepted: January, 15, 2020

Abstract

Moral arguments, especially in the form of concise formulation based on the tradition of analytical philosophers, have become very popular since the twentieth century. The main focus of this article is on examining the practical challenges to the realization of an effective ethical argument. Benjamin De Mesel is one of the few who has independently analyzed the issue, believing that a rational and perfected moral argument is not a reasonably valid argument, but must have overcome some practical obstacles or challenges. On this basis, the main question in this paper is, in the light of the De Mesel view, what are these challenges and to what extent are they appropriate and valid. The denial of moral determinants, disregard for one's moral attitudes, lack of depth, and neglect of the individual dimensions of ethical issues are the subject of these four challenges. The findings of the article suggest that, first of all, De Mesel is not very successful in explaining and proving all of these challenging cases, and in successful cases, some of them require better reasoning or more explanation.

Keywords: Ethical reasoning, thin moral reasoning, thick moral reasoning, De Mesel, Ethical implications.

1. Email of Corresponding Author: masoud.sadeghi@kums.ac.ir

چهار چالش اساسی بر سر راه استدلال‌های اخلاقی؛ دیدگاه دومسلی

مسعود صادقی

استادیار گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵

چکیده

استدلال‌های اخلاقی بالاخص با شیوه صورت‌بندی موجز و مبتنی بر سنت فیلسوفان تحلیلی از قرن بیستم رواج بسیار یافته است. دستمایه اصلی این مقاله بررسی چالش‌های عملی بر سر راه تحقق یک استدلال اخلاقی کارآمد است. بنجامین دومسل از معدود کسانی است که این موضوع را مورد تحلیل مستقل قرار داده و بر این باور است که استدلال اخلاقی فریه و کمال‌یافته استدلالی نیست که صرفاً از اعتبار منطقی برخوردار باشد بلکه باید از چند مانع یا چالش عملی نیز سلامت عبور کرده باشد. بر همین مبنا، پرسش اصلی در این نوشتار این است که با توجه به دیدگاه دومسل، این چالش‌ها کدام هستند و تا چه حد بجا و روا طرح شده‌اند. انکار مسلمات اخلاقی، بی‌توجهی به نگرش اخلاقی اشخاص، فقدان ژرف‌نگری و غفلت از ابعاد فردی مسائل اخلاقی، عناوین این چهار چالش هستند. یافته‌های مقاله گویای آن است که اولاً دومسل در تبیین و اثبات صحیح همه این موارد چالش‌برانگیز چندان موفق نبوده و در موارد موفق نیز برخی از حالات آن نیازمند استدلال بهتر یا تبیین بیشتر است.

واژه‌های کلیدی: استدلال اخلاقی، استدلال اخلاقی فریه، استدلال اخلاقی نحیف، دومسلی، مسلمات اخلاقی.

۱. مقدمه

فیلسوفان اخلاق بالاخص فیلسوفان اخلاق معاصر معمولاً از طریق یک یا چند برهان اخلاقی نام و نشان یافته‌اند. استدلال اخلاقی^۱ یک فیلسوف، برهانی است که چکیده و نمونه عینی رویکرد او به یک مسئله را نشان می‌دهد. تاریخچه مباحث اخلاق کاربردی^۲ و هنجاری^۳ مشحون است از چنین برهان‌هایی که سرچشمه پیدایش بحث‌هایی درازدامن و گسترده شده‌اند. استدلال ویولون‌نواز تامسون در باب سقط جنین یا استدلال راجلز در باب اتانازی نمونه‌هایی مشهور از این استدلال‌ها هستند (Bruce and Barbone, 2011: 269). مسئله اصلی در نوشتار پیش‌رو، بررسی و واکاوی نقدهای وارد بر این استدلال‌ها از حیث چالش‌ها یا موانع عملی است. گفتنی است من در پی تحلیل یک یا

1. moral arguments
2. applied ethics
3. normative

چند استدلال خاص نبوده و سنخ و اصل این گونه از براهین را مورد تحلیل قرار خواهیم داد. بنجامین دومسِل از معدود کسانی است که در همین راستا و به شکلی مستقل و منقح به نقد اخلاقی استدلال‌های اخلاقی و چالش‌های پیش روی آنها پرداخته است. دومسِل چهار چالش و خطر اصلی را مورد بحث قرار داده که تبیین دقیق این دلایل و تحلیل یا رد و تایید آنها دستمایه اصلی کار در این نوشتار خواهد بود. پیشینه این موضوع نشانگر آن است که به غیر از مورد مذکور، تا کنون نه فقط در میان مقالات و متون فارسی بلکه بطور کلی در مکتوبات بین‌المللی نیز بر روی این مقوله تامل کافی صورت نگرفته است. البته آشکار است که مقالات و کتاب‌های بسیاری هر کدام یک یا چند استدلال اخلاقی را در مرکز توجه قرار داده‌اند اما هیچ یک اصل جایگاه فلسفی و پایگاه اخلاقی این براهین را تحلیل نکرده‌اند.

۲. چیستی استدلال اخلاقی و چالش‌های چهارگانه

استدلال‌های اخلاقی را به یک معنا می‌توان در دو دسته کلی جای داد: استدلال‌های نحیف و استدلال‌های فربه. استدلال اخلاقی نحیف،^۲ استدلالی است که با موضوعات اخلاقی از قبیل جواز سقط جنین دست و پنجه نرم می‌کند اما نمی‌تواند عملاً پاسخی درخور و عملی برای آنها ارائه کند. در مقابل، استدلال اخلاقی فربه^۳ استدلالی است که ناظر بر مسائل اخلاقی بوده و پاسخی مناسب و مقتضی برای آنها دارد که در شرایط واقعی نیز عملاً به کار خواهد آمد (De Mesel, 2016). این راهبرد دومسِل برای تعریف و تفکیک استدلال‌های اخلاقی از یکدیگر است، هرچند پیدا است با کلی‌گویی فاصله چندانی ندارد اما با کمی تامل می‌توان ابهام سخن او را مرتفع نمود. بنظر می‌رسد نحیف بودن یک استدلال مساوی با نامعتبر یا غیرمنطقی بودن آن نیست و الا وی بجای لفظ نحیف از اصطلاحات متعارفی چون نامعتبر، نادرست و ... استفاده می‌کرد. استدلالی که ظاهراً و بلحاظ صوری فاقد ایراد و خلل است اما دست‌کم تصور ما این است که در عمل نمی‌تواند کارآیی داشته باشد یک استدلال ناقص و نحیف است که نیازمند پرورش و پروار شدن است. استدلال اخلاقی فربه نیز استدلالی است که فقط به کار متن‌های فلسفی نمی‌آید و تصور ما این است که در عمل نیز پاسخگوی مسائل واقعی آدمی است.

1. Benjamin De Mesel

2. thin

3. thick

البته مقصود دقیق دومسل از کارآیی عملی چندان روشن نیست. او صرفاً پای تصور و تخیل را به میان می‌کشد؛ یعنی می‌گوید برخی از استدلال‌های اخلاقی اگرچه ظاهراً و منطقیاً معتبر به نظر می‌آیند اما تصور ما این است که در عمل به مشکل برخوردیده یا عملاً به نتایجی غیراخلاقی منجر می‌شوند (De Mesel, 2016). دومسل تصریح می‌کند که نباید روی استدلال‌های نحیف و غیرفربه در تاملات اخلاقی حساب باز کرد. او حتی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید حتی اگر دلیل منطقی مستقلی برای زیر سوال بردن اعتبار منطقی یا صدق یک استدلال نحیف در دست نباشد باز هم نباید به آنها اعتنا کرد چراکه به دلیل برخی از کاستی‌ها این دلایل، کفایت لازم برای عملی شدن و اجرایی کردن را ندارند (De Mesel, 2016). گفتنی است پیش‌تر برنارد ویلیامز (Williams, 1985) مایکل والزر (Walzer, 2006) و گیلبرت رایل (Ryle, 2009) نیز در آثار خود از دو اصطلاح نحیف و فربه استفاده کرده‌اند اما مقصود دومسل اگرچه بی‌ارتباط با آنها نیست اما مجموعاً متفاوت است.

پرسش اینجا است که چه چالش‌هایی بر سر راه استدلال‌های اخلاقی فیلسوفان قرار دارد که سبب می‌شود استدلال آنها ناقص و نحیف باقی بماند؟ پاسخ دومسل این است که چهار چالش اصلی وجود دارد: انکار مسلمات اخلاقی، بی‌توجهی به نگرش اخلاقی اشخاص، فقدان ژرف‌نگری و غفلت از ابعاد فردی مسائل اخلاقی (De Mesel, 2016). در ادامه هر یک از این چالش‌ها را جداگانه مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

۳. انکار مسلمات اخلاقی

در سال ۱۹۸۹ میلادی، پیترو سینگر فیلسوف اخلاق تحلیلی و اهل استرالیا برای شرکت در چند نشست علمی در باب اخلاق کاربردی راهی آلمان شد اما بجای استقبال با اعتراضاتی شدید مواجه شد. معترضان، افکار وی را فاشیستی و یادآور دیدگاه نازی‌ها دانسته و با سوت، کف و داد و فریاد مانع سخنرانی او شدند. این اعتراضات و مباحثات حتی به رسانه‌ها کشید و از قضا باعث شهرت بیشتر وی و اندیشه‌هایش شد (Glock, 2008: 196). اما چرا؟ ماجرا به کتاب *اخلاق عملی* سینگر بازمی‌گشت (Singer, 1979). وی در این کتاب، از اتانازی فعال دفاع کرده بود و در مواردی که به سود بیمار یا جامعه بیمار بود مداخله پزشکی جهت قتل از سر شفقت بیماران لاعلاج و حتی برخی از

-
1. peter singer
 2. practical ethics

کودکان مبتلا را با یا بی اطلاع آنها مجاز دانسته بود. اما آیا این عمل چیزی غیر از قتل یک انسان بی‌گناه است؟ ممکن است بگویید اگر استدلال سینگر را به دقت مرور کنیم شاید به این نتیجه برسیم که به حکم عقل، این نوع از قتل معقول و پذیرفتنی است. اما نکته اینجا است که ایراد استدلال اخلاقی سینگر یک ایراد اساسی است. استدلال وی دچار چالش انکار مسلمات اخلاقی است (De Mesel, 2016). چه چیزی در اخلاق مسلم‌تر و قطعی‌تر از ممنوعیت قتل یک انسان بی‌گناه؟ می‌توان گفت وقتی یک استدلال اخلاقی به نتایجی منجر می‌گردد که خلاف مسلمات اخلاقی و امور قطعی است یعنی ما با یک استدلال نحیف و ضعیف طرف هستیم که اگرچه ظاهراً مرتکب هیچ مغالطه‌ای نشده اما در حقیقت رفتاری را توصیه می‌کند که شهودا می‌دانیم ناروا و غیراخلاقی است. همین مسئله سبب می‌شود که استدلال سینگر را نپذیریم حتی اگر نتوانیم خللی منطقی در آن پیدا کنیم.

اما نکته اینجا است که فرق میان مسلمات اخلاقی با مشهورات اخلاقی را چگونه دریابیم؟ بسیاری از چیزها چنان مشهور و بر سر زبان‌ها است که انسان گمان می‌کند بدیهی یا بسیار واضح است حال آنکه شهرت یک مسئله به معنای قطعیت و صحت آن نیست. فلاسفه ما معمولاً معتقد بودند مشهورات گزاره‌هایی هستند که عقل به درستی آنها حکم می‌کند اما نه به این دلیل که مستقلاً و با حجت و برهان به صدق آن وقوف یافته بلکه به دلیل باور اکثر مردم به آنها و رواجشان در قالب آداب، اعتقادات و ... (سجادی، ۱۳۷۳: ۱۶۸۶). آنها مشهورات را مناسب سخنان خطابی و اقناعی دانسته و به دو دسته تقسیم می‌کردند: مشهورات ظاهری و حقیقی. مشهورات ظاهری گزاره‌هایی هستند که در نگاه نخست درست و پذیرفتنی به نظر می‌رسند مثل این گزاره که «اگر تو این اختلاس را انجام ندهی کس دیگری انجام خواهد داد». در اینجا ما با یک مشهور ظاهری طرف هستیم که ابتدائاً گزاره‌ای گیرا و اقناع‌کننده است اما پس از کمی تأمل، نادرستی و قبح آن برملا خواهد شد. اما مشهورات حقیقی گزاره‌هایی هستند که مقبول عام بوده و معمولاً موافق با اخلاق هستند اما بیشتر در گفتار و سخنان خطابی مورد استفاده قرار می‌گیرند (حلی، ۱۳۷۰: ۳۸۸) سوال این بود که ما از چه طریق و با چه ملاکی مسلمات اخلاق را از مشهورات تمیز دهیم؟ از کجا مطمئن شویم که سینگر یک گالیله دیگر نیست و استدلال مناقشه‌برانگیز او چیزی شبیه ادعاهای ساختارشکن اما

درست او نیست که این بار بجای نجوم در حوزه اخلاق‌شناسی مطرح می‌شود؟ دومسل سعی می‌کند به کمک آراء ویتگنشتاین در رساله در باب یقین^۱ پاسخ این پرسش را بدهد. ویتگنشتاین، چیزهایی را در زمره امور یقینی و مسلم می‌داند که تردید، تشکیک یا حتی تلاش برای توجیه آنها مهمل و پوچ^۲ است. به باور او دانش^۳ از یک مقوله است و یقینیات از مقوله‌ای دیگر. یقینیات اموری هستند که نمی‌توان برای آنها دلیل آورد یا به تعبیر دیگر بی‌نیاز از توجیه و استدلال هستند اما دانش‌ها محتاج دلیل هستند (Moyal-Sharrock & Brenner, 2005: 228). بی‌آنکه بخواهم در اینجا به نقد و بررسی رای ویتگنشتاین در این باب وارد شوم صرفاً به یادآوری این نکته بسنده می‌کنم که مقصود ویتگنشتاین از یقینیات، یقینیات عینی^۴ و تجربی^۵ است و قرینه محکمی برای تسری این رای به عالم اخلاق وجود ندارد (Moyal-Sharrock & Brenner, 2005: 77). ظاهراً دومسل با نظر برخی شارحان ویتگنشتاین هم‌دل است که معتقدند می‌توان این رای در باب یقینیات را به حوزه اخلاق نیز تسری داد (De Mesel, 2016). اما تازمانی که معلوم نشود مرز دقیق مسلمات اخلاقی با مشهورات رایج چیست نمی‌توان صرف مخالفت یک استدلال اخلاقی با آنها را شاهی گرفت بر بطلان آن. مثلاً در زیست‌جهان یک مسلمان یا یهودی، قبح ازدواج همجنس‌گرایان کاملاً آشکار و مسلم است اما آیا برای همه پیروان مسیحیت پروتستان نیز چنین است؟ این نکته اگرچه نشانگر نسبت اخلاق نیست اما گواهی است بر اینکه دست کم بداهت همه احکام اخلاقی برای همگان یکسان نیست و عناصری چون سنت‌های اخلاقی، موقعیت تاریخی، باورهای متافیزیکی و دینی و... نیز بر این مسئله موثر هستند. حق با دومسل است که استدلال اخلاقی علیه یقینیات و امور مسلم در اخلاق را بر نمی‌تابد اما به شرط آنکه وی بتواند مرز و مدار میان یقینیات و مشهورات را مشخص کند. از یاد نبریم که همواره یکی از اتهامات اصلی قدیسان و قهرمانان اخلاق از قبیل پیامبران این بوده که سخنی تازه می‌گویند که خلاف آداب و اخلاقیات رایج میان مردم و پیشینیان بوده است (مومنون/۲۴). ضمن آنکه نقد پدیده‌هایی چون برده‌داری، مردسالاری، فرزندسالاری، دیکتاتوری و... با اتهامات گوناگون از جمله اتهام نادیده‌انگاری بدیهیات و امور قطعی مواجه بوده است حال آنکه پس از استقامت و

-
1. on certainty
 2. absurd
 3. knowledge
 4. objective
 5. experimental

استمرار این نقدها فضای حاکم بر افکار عمومی نیز تغییر کرده است. ممکن است دومسل در پاسخ ادعا کند که حسن و قبح هیچ یک از مثال‌های مذکور از مسلمات اخلاقی نیست و نتیجتاً این اشارات تاریخی نمی‌توانند گواهی باشند بر ضرر مدعای وی. حال نکته مهم این است که واقعا چه ملاکی برای تشخیص امور یقینی و مسلم در اخلاق وجود دارد که بتوان آنرا به عنوان ملاکی پیشینی و ماتقدم بر هرگونه استدلال اخلاقی معرفی نمود؟ به تعبیر دیگر، پیش و بیش از تعقل و دلیل‌آوری چه ملاکی برای تشخیص امور یقینی وجود دارد که بتوان آنرا بر استدلال مقدم داشت؟ مشترکات میان تمامی اقوام و ملل و اصولی مانند احترام به دیگری می‌تواند ملاک یا دست‌کم یکی از ملاک‌های تعیین یقینیات اخلاقی باشد. ضمن آنکه می‌توان انکار «مسلمات و حتی مشهورات اخلاقی» را نه یک مانع بلکه یک چالش اساسی بر سر راه استدلال‌های اخلاقی دانست. یعنی وقتی کسی برخلاف نظر رایج، یک رای اخلاقی متمایز ارائه می‌کند باید با احتیاط و دقتی دوچندان نظر خود را توضیح دهد چراکه اخلاق، یکی از حساس‌ترین ساحات زیست انسانی است و بازی با آن می‌تواند تبعات خطرناکی در پی داشته باشد. بنابراین انکار مسلمات اخلاقی (فارغ از امکان یا چگونگی تشخیص آن) قطعاً یک چالش جدی در برابر استدلال‌های نوظهور و شاذ در عرصه اخلاق است اما باید تاکید کرد که به صرف مواجهه یک استدلال با مشهورات اخلاقی نمی‌توان آنرا به نحو پیشینی، خام یا نحیف خطاب کرد.

۴. بی‌توجهی به نگرش اخلاقی اشخاص

در این بخش، بحث بر سر این است که وقتی یک استدلال اخلاقی صورت‌بندی می‌شود به شرطی فربه و پخته قلمداد می‌گردد که نگرش و طرزتلقی اخلاقی افراد نیز مورد توجه قرار گیرد. ممکن است بپرسید نگرش کدام فرد یا افراد؟ پاسخ این پرسش را به سه صورت می‌توان تصور کرد: نخست اینکه بگوییم استدلالی فربه و پخته است که طرز تلقی اخلاقی کسانی را مدنظر قرار دهد که درباره آنها در حال استدلال هستیم. دوم اینکه بگوییم استدلالی بلحاظ اخلاقی فربه محسوب می‌شود که متضمن طرزتلقی مخاطب نسبت به کسانی باشد که استدلال برای آنها انجام می‌شود. دست‌آخر اینکه مقصود از دربرداشتن نگرش و طرزتلقی اشخاص می‌تواند ترکیبی از دو حالت پیشین باشد به این معنا که هم ناظر بر نگرش کسانی باشد که استدلال درباره آنها انجام می‌شود و هم نگرش کسانی که استدلال برای آنها رخ می‌دهد. مثلاً وقتی یک مشاور

تحصیلی و روانشناس استدلالی را برای قانع کردن علی مطرح می‌کند تا فرزندش را در سن نوجوانی راهی یک پانسیون کند از سه حال خارج نیست: یا طرز تلقی علی نسبت به فرزندش را در نظر دارد، یا طرز تلقی علی نسبت به خودش و یا هر دو. مقصود دومسل نیز همین حالت سوم است (De Mesel, 2016). یعنی در صورتی استدلال روانشناس و مشاور تحصیلی یک استدلال اخلاقی فربه قلمداد می‌شود که فقط روی طرز تلقی علی یا فرزند علی تمرکز نکند و هر دو را (یعنی هم فرد یا افراد موضوع استدلال را و هم مخاطب استدلال را) وجهه نظر قرار دهد.

رفتار ما تابعی است از افکار ما. البته مقوله ضعف اراده را نباید از نظر دور داشت. خیلی‌ها فکر می‌کنند سیگار بد است اما در همان حین در حال دود کردن سیگار هستند. پس نمی‌توان گفت رفتار ما تابع محض افکار ما است. اما فراموش نکنیم که دیدگاه و درک اخلاقی آدمیان مهم‌ترین عامل موثر بر افعال آنها است. از همین روی است که دومسل اعتقاد دارد استدلال اخلاقی فربه و پخته استدلالی است که به دیدگاه اخلاقی افراد نیز توجه کند و بسیاری از دلایل‌آوری‌ها که نگرش اخلاقی افراد در آن لحاظ نمی‌شود را استدلال نحیف می‌نامد. به گمان او بسیاری از استدلال‌ها اساساً در مرحله تنسیق، بر مبنای همین نقص و خلا صورت‌بندی می‌شوند. یعنی در تصویری که از مسئله ارائه می‌کنند هیچ نشانی از نگرش اخلاقی افراد درگیر در مسئله نیست. یعنی یکی از مشکلات و مسائل این است که مسائل اخلاقی از ابتدا به درستی ترسیم نمی‌شوند (De Mesel, 2016).

در زمان تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت تقنین اصل مربوط به منع شکنجه این پرسش مطرح شد که آیا می‌توان در موارد بسیار خاص، حیاتی و فوری که امنیت عمومی در خطر است استثنائاً شکنجه را مجاز شمرد؟ پاسخ اکثریت مطلق اعضای مجلس خبرگان به این پرسش خطیر اخلاقی و حقوقی منفی بود و بر اساس قانون اساسی شکنجه بصورت مطلق ممنوع شد. اما پرسش و فرض مطروحه این بود: *این‌که احتمالاً چند نفر از شخصیت‌های برجسته را ربوده‌اند و دو، سه نفر هستند که می‌دانیم اینها از رباپردازان اطلاع دارند و اگر چند سیلی به آنها بزنند ممکن است کشف شود، آیا در چنین مواردی شکنجه ممنوع است؟* (صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۷۷۷) اما تا ما ندانیم نگرش اخلاقی شکنجه‌شونده و شکنجه‌کننده دقیقاً یا اجمالاً چیست نمی‌توانیم هیچ استدلال اخلاقی فربه و کمال‌یافته‌ای در مورد این مسئله

خاص ارائه کنیم. البته این به معنای آن نیست که اگر این نگرش را بدانیم آن گاه حق خواهیم داشت شکنجه در موارد خاص را تجویز کنیم. اما در استدلال‌هایی شبیه به به مورد بالا، مشکل این است که ما هیچ چیزی درباره ذهنیت افراد درگیر در مسئله نمی‌دانیم در نتیجه چنان‌که دومی متذکر می‌شود در معرض این خطر هستیم که بدون لحاظ ظرائف و تفاوت‌های مرتبط با نگرش و نیت افراد، برای موقعیت‌های گوناگون، حکمی کلی و مشابه صادر کنیم. یعنی وقتی ذهنیت و دیدگاه افراد درگیر در موقعیت‌های خطیر اخلاقی برای ما مهم نباشد آن گاه طبیعی است که تنها شباهت‌های کلی ملاک داوری خواهند شد و کار به نوعی سطحی‌نگری و تعمیم‌گرایی خواهد کشید. ساده‌سازی مسائل اخلاقی و کتمان یا نادیده‌انگاری دیدگاه افراد، یک مانع اساسی در مسیر تحقق یک استدلال اخلاقی فربه و پخته است. بسیاری از معماهای اخلاقی^۱ را که معمولاً در تایید نظریات پیامدگرا طرح می‌شوند می‌توان در زمره استدلال‌های اخلاقی نحیف به شمار آورد. این معماها بگونه‌ای طرح می‌شوند که نهایتاً ما را مجبور به یک مقایسه ساده و سطحی مجبور می‌سازند. معماهایی که معمولاً چنین قالب و ساختاری دارند: «جیم» یک سیاح و گیاه‌شناس است که به یکی از مناطق آمریکای جنوبی سفر کرده و راه خود را گم می‌کند. نهایتاً او سر از شهری کوچک در می‌آورد. او مهمان ویژه یکی از خواص شهر می‌شود. میزبان بیست سرخپوست را اسیر کرده و به دیوار بسته است تا همه آنها را بکشد و از این طریق به مخالفان درس عبرتی بدهد. آن فرد به افتخار جیم که مهمان او شده است از وی می‌خواهد که یکی از این بیست نفر را بکشد تا نوزده سرخپوست مابقی خلاص شوند. اگر جیم چنین نکند، میزبان همه سرخپوستان را خواهد کشت. به نظر شما جیم باید چه کار کند؟ (Jenkins, 2006: 32). برنارد ویلیامز این استدلال را بگونه‌ای در قالب یک آزمایش فکری^۲ صورت‌بندی می‌کند که گویی هیچ نیازی به فهم نگرش جیم یا میزبان جیم و یا سرخپوست‌های گرفتار نیست و تنها کافی است ما چرتکه انداخته و دریابیم که مرگ افرادی کمتر بهتر است از مرگ افرادی بیشتر. شاید واقعا پاسخ و کار درست همین باشد. اما آیا این استدلال کافی است و به تنهایی برای تعمیم قضیه به همه موارد ظاهراً مشابه بسندگی دارد؟

-
1. moral dilemma
 2. consequentialism
 3. thought experiment

باید این نکته را هم افزود که عدم توجه به نگرش اخلاقی افرادی که در یک مسئله اخلاقی به نوعی دستی در آتش دارند سبب خواهد شد که استدلال اخلاقی به یک محاسبه ساده ریاضی تقلیل یابد. این همان دغدغه‌ای است که جان تارک^۱ را بر آن داشت تا عددگرایی و شمارشگری پیامدگرایان در اخلاق را زیر سوال ببرد (Taurek, 1977). ما اکنون در مقام تایید یا تردید در نظر تارک نیستیم اما او معتقد است پیامدگرایان می‌کوشند با برجسته‌سازی نقش اعداد و کمیت‌ها مصادره به مطلوب کرده و همواره نجات جان پنج نفر را مهم‌تر از نجات جان یک نفر قلمداد کنند. او صریحا معتقد است که هیچ تکلیف اخلاقی مشخص و مصرحی وجود ندارد که بگوید (صرف نظر از موارد مرتبط از جمله نگرش اخلاقی افراد) باید همواره در موارد تعارض، کمک به افراد بیشتر را باید بر کمک به افراد کم‌تعدادتر ارجحیت داد (Bruce and Barbone, 2011: 250). مجموعا و در مقام نتیجه‌گیری از مباحث این بخش باید گفت حق با دومسل است و بی‌توجهی به نگرش اخلاقی و شخصی افراد درگیر در موقعیت‌های اخلاقی می‌تواند مانعی جدی بر سر تحقق یک استدلال اخلاقی فربه قلمداد شود چراکه اولاً تفاوت‌های مهم و موثر در موقعیت‌های گوناگون را نادیده می‌گیرد؛ ثانیاً استدلال اخلاقی را در معرض ساده‌سازی و سطحی‌نگری قرار می‌دهد و ثالثا می‌تواند آن چنان‌که تارک تذکر داده است به نوعی تقلیل دادن مباحث اخلاقی به محاسبات عددی و ریاضی بینجامد.

۵. فقدان ژرف‌نگری

برداشت سطحی از یک مسئله اخلاقی و استدلال بر مبنای همان درک ناقص و روبنایی، مانع تحقق یک استدلال اخلاقی فربه خواهد شد. اما منظور دقیق دومسل از فقدان ژرف‌نگری چیست؟ وقتی که مسئله اخلاقی به اشتباه فهم شود و نوع پرسش یا مسئله او به درستی تشخیص داده نشود به یک پاسخ یا استدلال سطحی و فاقد عمق خواهد انجامید. این استدلال سطحی و فاقد ژرف‌نگری ممکن است کاملا معتبر و منطقی باشد اما ایراد آن این است که اساسا بیراهه رفته و پاسخی نامربوط یا سطحی و دم‌دستی است. دومسل معتقد است بخش قابل توجهی از تفکر و تاملات اخلاقی لزوماً برای یافتن آنچه باید انجام داد نیست بلکه در راستای کشف معنا و ژرفای آن است (De Mesel, 2016). خیلی از اوقات ما می‌دانیم یا به راحتی می‌توانیم بدانیم چه باید کرد اما

1. John Taurek

نمی‌دانیم چرا باید چنین کرد. در واقع مشکل در این است که در سطح بحث متوقف و از عمق و ژرفای آن بی‌خبر مانده‌ایم و در نتیجه برای حل این نقیصه به تامل و تفکر اخلاقی می‌پردازیم. یک استدلال اخلاقی فربه استدلالی است که صرفاً یک پاسخ ساده و سراسر است بیان نکند بلکه ژرفا و چرایی ماجرا را نیز معلوم سازد تا ما راحت‌تر و مصمم‌تر تصمیم بگیریم.

بنظر می‌رسد آنچه تحت عنوان فقدان ژرف‌نگری توسط دومسِل مطرح می‌شود چندان روشن نیست. طبیعتاً توصیه به درک عمیق و پرهیز از سطحی‌نگری یک توصیه بجا است اما حتماً باید معنا و مصداق آن نیز در موضوع استدلال‌های اخلاقی واضح گردد. فرق مشخص و مرز دقیقی میان این چالش با چالش‌های سه‌گانه دیگر دیده نمی‌شود.

۶. غفلت از ابعاد فردی

مسائل اخلاقی لزوماً ذهنی نیستند اما معمولاً گفته می‌شود که شخصی‌آهستند. یک مسئله شخصی ممکن است ذهنی یا عینی^۳ باشد اما در هر دو حالت، شخصی است. اگر یک استدلال اخلاقی نتواند وجوه متمایز و منحصر به فرد را لحاظ کند و از ابعاد شخصی مسائل اخلاقی غفلت بورزد دیگر یک استدلال فربه و پخته قلمداد نمی‌شود (De Mesel, 2016). اما پرسش اینجا است که مسائل اخلاقی به چه معنا و با چه تعریفی فردی محسوب می‌شوند؟ معنای اول این است که بگوییم عمل به تکالیف اخلاقی در چارچوب و تابعی است از ویژگی‌ها و خصلت‌های فاعلان اخلاقی (De Mesel, 2016). یعنی هر کس، خصوصیاتش دارد که تا حدی مختص به او و متفاوت با دیگران است. مثلاً برخی‌ها طبعی آرام و خونسرد و برخی‌ها طبعی ناآرام و مضطرب دارند؛ طبیعی است که برای گروه اول عمل به تکلیف اخلاقی صبر بسیار آسان‌تر از گروه دوم است. بنابراین نه تنها ویژگی‌های منشی افراد تعیین می‌کند که هر کس چه وظیفه‌ای دارد و چه کاری باید انجام دهد بلکه همین ویژگی‌ها هستند که تعیین می‌کنند مسائل اخلاقی فرد چه خواهد بود. پس می‌توان گفت مسائل و مشکلات هر فردی مرتبط است با و منبعث است از منش‌های او. این معنا از فردی بودن مسائل اخلاقی دست‌کم یک مدلول

-
1. subjective
 2. personal
 3. objective

بسیار مناقشه‌برانگیز دارد و آن اینکه اخلاق غیرقابل تعلیم است و هیچ‌کس نمی‌تواند اخلاقاً راهنمای نظری و یا راهگشای عملی هیچ فرد دیگری باشد زیرا مسائل اخلاقی پدیده‌ای منحصر به فرد هستند. تکالیف اخلاقی باید مبتنی بر توانایی‌های آدمی باشند و توانایی‌ها نیز فردی و شخصی هستند. یعنی ما موقعی ملزم به انجام یک واجب اخلاقی هستیم که عملاً بتوانیم آنرا به کار ببندیم. اما توانایی افراد تابعی است از گذشته، موقعیت و محدودیت‌هایی گوناگون ناشی از آنها. مثلاً یک پدر از کار افتاده اوگاندایی که توان تامین شام شب خانواده خود را هم ندارد اخلاقاً وظیفه‌ای نیز در قبال کمک به سیل‌زدگان فیلیپینی ندارد چراکه بسیار بعید است که بتواند برای آنها کاری مفید انجام دهد. بنابراین تعهدات و تکالیف اخلاقی فردی هستند به این معنا که توانایی‌های افراد برای عمل به این تکالیف، نسبت به هر فرد متفاوت است. غفلت از فردی بودن مسائل اخلاقی به این معنایی که اکنون بحث شد یک چالش اساسی است و می‌تواند مانع رسیدن به یک استدلال اخلاقی فربه و پخته شود. پیشنهاد دومسِل این است که ما برای لحاظ این معنا از فردیت مسائل اخلاقی از این پس در مقام استدلال اخلاقی بجای اینکه بپرسیم «در چنین موقعیتی چه باید کرد» این پرسش را مطرح کنیم که «چنین فردی در چنین موقعیتی چه باید بکند؟» (De Mesel, 2016) این سنخ از پرسش به پاسخی خاص‌گرایانه‌تر منجر خواهد شد که استدلال اخلاقی را متناسب با وجوه فردی و شخصی مسائل هر فرد تنظیم و تنسیق خواهد کرد.

معنای دوم از فردی بودن مسائل اخلاقی که غفلت از آن سبب نحیف‌سازی استدلال‌های اخلاقی خواهد شد این است که مسائل اخلاقی، مشکلات شخص ما هستند نه مشکل هیچ‌کس دیگری بنابراین نمی‌توان حل آنها یا یافتن پاسخشان را به کس دیگری واگذار کرد (De Mesel, 2016). بگذارید مقصود از این نکته را با یک مثال روشن‌تر کنیم. فرض کنید ما به اتفاق یک از دوستان خود می‌خواهیم به سفر برویم و دنبال یک مسیر مناسب و نزدیک‌تر هستیم. در چنین حالتی کاملاً محتمل است که هر یک از ما انتخاب مسیر را به دیگری واگذار کند. اما هیچ‌انسان مسئولی نمی‌تواند حل مشکلات اخلاقی خود یا یافتن پاسخ درخور برای آنها را به دیگری واگذار کند. بیشتر انسان‌ها ممکن است برای حل یک مسئله اخلاقی مطالعه‌کنند یا پرسش خود را با یک یا چند مشاور یا فرد زبده مطرح نمایند اما نهایتاً خود تصمیم می‌گیرند و تا وقتی به اقناع کافی نرسند تصمیم نخواهند گرفت چراکه مسئولیت اجرای این توصیه و عمل به

آن بر عهده آنهاست نه بر عهده دیگران. بنابراین مسئله اخلاقی هر کس، بشکلی گریزناپذیر، مسئله همان کس است چراکه نهایتا اوست که باید به راه حل نهایی عمل کند. در نتیجه استدلال اخلاقی وقتی از سطح نحیف و ضعیف بودن فراتر رفته و فربه خواهد بود که این معنا از فردی بودن مسائل اخلاقی را مغفول نگذارد. نمی توان به افراد تکلیف کرد که کورکورانه و به شکل مطلق تصمیمات یا توصیه های فرد یا افرادی دیگر را برای حل مسائل اخلاقیشان بپذیرند و یا اصلا یافتن پاسخ را بطور کامل به آنها واگذار کنند.

شاید اشاره های کوتاه به اندیشه های سارتر بتواند تبیین گر قسمتی از بحث باشد. سارتر معتقد است آزادی فردی، مسئولیت آور است و مسئولیت نیز اضطراب آور. این اضطراب نیز انسان را به سمت نوعی خودفربیی متمایل می سازد. نوعی خودفربیی که انسان را مجبور، بیچاره و غرق در محذورات فراوان نشان داده و سازگاری با وضع فعلی و فرار از انتخاب درست را موجه جلوه می دهد. اما نکته اساسی این است که به باور سارتر ما همیشه این توان را داریم که به چیزی غیر از آنچه هستیم مبدل شویم چراکه به کمک تامل خودآگاهانه انسان می تواند کاری کند که انتخاب هایش را تنها خودش تعیین کند و مسئولیت همه آنها را بپذیرد (استیونسون، ۱۳۹۸: ۴۲۳). ولی همین دیدگاه بیشینه گرا به فردیت و مسئولیت اخلاقی انسان به انکار هرگونه تجویز اخلاقی خواهد انجامید. چنان که وقتی یکی از دانشجویان سارتر از او کمک خواست تا وی را راهنمایی کند تا میان دوراهی ماندن در کنار مادر تنها و بی پناهِش یا رفتن به انگلستان برای پیوستن به ارتش آزادی بخش فرانسه یکی را انتخاب کند تقریبا سارتر فیلسوف و اهل تامل هیچ نکته ای برای گفتن و توصیه کردن نداشت (Sartre, 2007: 31). گذشته از این، این نکته احتمالا در ذهن هر دیندار دغدغه مندی نیز محل تردید یا پرسش است. آیا وقتی یک دیندار، پاسخ مسئله اخلاقی خود را در متون مقدس یا از مفسران و متخصصان متون و سنت های دینی (از قبیل فقها و مراجع دینی) طلب می کند از نظر دومسل در حال واگذاری مسئولیت اخلاقی خویش و به یک معنا ترک مسئولیت و فردیت خود است؟ پاسخ دومسل به این پرسش روشن نیست و اساسا او از کنار این نکته عبور می کند. اما می توان گفت سخن دومسل در این باب تا حدی دوپهلوی یا مبهم است. شاید او بگوید من منکر مشورت و رایزنی اخلاقی نیستم و هر کسی می تواند متناسب با باورهایش از هر مرجع یا نهادی که آنرا محل وثوق می داند کمک بگیرد تا مسائل اخلاقی خویش را حل و فصل کند. اما مشورت غیر از تصمیم است و تصمیم گیر نهایی باید خود فرد، و نه هیچ کس دیگر، باشد. اما مگر کسی می تواند تصمیمی را به ما

تحمیل کند؟ این اراده و تصمیم فردی هر کس است که سبب می‌شود به یک مشاور مراجعه کند تا نظر وی را جویا شود. آیا در این صورت، پذیرش نظر یک مشاور یا مرجع دینی خلاف فردیت و مسئولیت اخلاقی است؟ دغدغه و مشکل دومسل این است که وقتی ما حل مسائل اخلاقی خود را به دیگری (اعم از مشاور، فقیه، دوست یا هر کس دیگری) وامی‌نهمیم به دلایلی اخلاقی استناد می‌کنیم که در حقیقت دلایل ما نیستند بلکه دلایل دیگران هستند و دیگران نیز بخوبی مسئله ما را نمی‌شناسند یا به اندازه ما نگران حل آن نیستند. اما می‌توان گفت آنچه تضمین‌گر این معنا از فردیت در استدلال اخلاقی خواهد بود و استدلال آدمی را فربه خواهد ساخت این است که فرد، جستجوگری و تقلا و کنشگری برای یافتن پاسخ را خود شخصا به عهده بگیرد. اما اگر مثل همه ساحات دیگر از زندگی بخشی از حل مشکل را از یک مرجع بیرونی طلب کند به هیچ وجه به معنای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت‌های اخلاقی نخواهد بود.

معنای سوم از فردی بودن مسائل اخلاقی ناظر بر کسی است که استدلال اخلاقی را ارائه می‌کند نه کسی که استدلال اخلاقی به او ارائه می‌شود. دو معنای پیشین معطوف بود به کسی که برای او استدلال می‌شود اما این معنا ناظر است بر استدلال‌کننده. دومسل معتقد است توصیه‌ها و استدلال‌های اخلاقی باید صدای درون و نظر قلبی استدلال‌کننده باشد نه صرفاً نظر یا ایده‌ای که او بشکلی تصنعی بر زبان می‌آورد. در واقع یک استدلال‌گر و مشاور اخلاقی باید نظر شخص خود را بگوید نه حرف‌هایی کلی و شبیه نتیجه‌گیری یک مقاله یا نکاتی که یک معلم روی تخته‌سیاه می‌نویسد تا دانش‌آموزان یادداشت کنند (De Mesel, 2016). البته نباید گمان کرد که وی در اینجا مخالف بیان نظر علمی است و به حدیث نفس یا بیان نظرات شخصی توصیه می‌کند. مقصود دومسل این است که یک استدلال اخلاقی وقتی فربه خواهد بود که از فردیت استدلال‌گر منفک نباشد و با روح و جانش عجین شده باشد. اساساً یکی از تفاوت‌های توصیه‌های اخلاقی با توصیه‌های فنی، علمی یا مثلاً طبی این است که یک متخصص تغذیه می‌تواند با وجود اضافه‌وزن یا حتی چاقی مفرط به کار خود ادامه دهد و هر روز برای لاغر و باندام شدن همگان نسخه تجویز کند. اما در امور اخلاقی ما به هر کسی مراجعه نمی‌کنیم و توصیه هر کسی را نمی‌پذیریم زیرا احساس می‌کنیم حتی حرف‌های درست و استدلال‌های اخلاقی صحیح را باید از زبان افرادی شنید که خود به این سخنان باور داشته و به آنها عمل می‌کنند. مشکل استدلال‌هایی اخلاقی که به این معنا فاقد فردیت بوده و فرد استدلال‌کننده را لحاظ نمی‌کنند این نیست که نامعتبر یا غیرمنطقی هستند. منطقی‌ترین استدلال‌ها بلحاظ نظری ممکن است دچار این چالش

عملی بشوند که به دلیل شخصیت نامقبول یا ناخوشایند استدلال‌کننده از سوی مخاطب استدلال پذیرفته نشوند. مولوی با بیان این نکته که مثنوی «دل نیارآمد به گفتار دروغ»، معتقد است یکی از تاثیرات و نشانه‌های سخن صادقانه این است که مخاطب را آرام می‌سازد حال آنکه سخن غیرصادقانه سبب تلاطم و اضطراب ذهنی در مخاطب می‌شود (مولوی جلال‌الدین، ۱۳۹۲: ۹۰۸) طبیعتاً در مباحث اخلاقی وقتی یک مشاور یا استدلال‌گر قلباً به سخن خود باور ندارد و یا یارای عمل به آن را ندارد مخاطب را نیز نمی‌تواند بخوبی قانع و آرام کند ولو سخنی معقول و صحیح بر زبان بیاورد. بنابراین برای فرجه بودن یک استدلال اخلاقی صرف انسجام درونی و منطقی بودن آن کافی نیست بلکه باید فرد استدلال‌کننده به استدلال خود قلباً و عملاً باور داشته باشد و الا صرفاً مجموعه‌ای از دلایل کم‌اثر و خام را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که علی‌رغم صحت آن سخن، جز در موارد استثنایی، بعید است در عمل مفید واقع شود.

۷. نتیجه

استدلال‌های اخلاقی گوناگون و فراوانی وجود دارند که با نام فیلسوفان و اخلاق‌پژوهان گره خورده‌اند. برخی از استدلال‌ها به شکلی بسیار موجز می‌کوشند مهم‌ترین مسائل اخلاقی انسان یا جهان را حل کنند. اما آیا همه این استدلال‌ها از حیث کارایی عملی در یک سطح هستند؟ دیدیم که بنجامین دومسِل بر مبنای همین نکته، از دو گونه استدلال اخلاقی نحیف و فرجه سخن به میان آورده و معتقد است فرق فارق استدلال نحیف با یک استدلال فرجه در درستی و منطقی بودن یا نبودن آن نیست بلکه علاوه بر آن تفاوت اصلی در کارآ یا ناکارآ بودن آنها در زندگی واقعی آدمی است. اما چه چالش‌ها یا موانعی بر سر راه استدلال‌های اخلاقی قرار دارند و نمی‌گذارند به یک استدلال پخته، فرجه و کارآمد تبدیل شوند تا نه فقط در متن کتاب‌ها و مقالات بلکه در متن زندگی نیز به کار آیند. انکار مسلمات اخلاقی، بی‌توجهی به نگرش اخلاقی اشخاص، فقدان ژرف‌نگری و غفلت از ابعاد فردی مسائل اخلاقی چهار چالشی هستند که دومسِل آنها را مانع تحقق یک استدلال فرجه می‌داند.

در مورد چالش اول یعنی *انکار مسلمات اخلاقی* نقد اصلی بر دومسِل این است که نمی‌تواند مرز روشنی میان قطعیات اخلاقی با مشهورات اخلاقی درافکند و از همین روی ممکن است هر استدلال صادق و صحیح اما ساختارشکنی از قبیل استدلال‌ها علیه برده‌داری به انکار مسلمات اخلاقی متهم شده و با همین برچسب، حتی با فرض اعتبار منطقی یک استدلال خام و نحیف قلمداد شوند. بر مبنای چالش دوم یعنی بی‌توجهی

به نگرش اخلاقی/اشخاص، نکته مهم این است که یک استدلال فربه باید هم نگرش اخلاقی و دیدگاه استدلال‌شونده و هم کسی که برای او استدلال می‌شود را توامان مدنظر قرار دهد. این چالش می‌تواند برای غالب استدلال‌های پیامدگرایانه بالاخص فایده‌گرایانه نیز یک نقد و چالش جدی محسوب شود چراکه عمدتاً مباحث اخلاقی را به یک مقایسه و محاسبه ساده عددی فرومی‌کاهند. اما در مورد چالش سوم یعنی فقدان ژرف‌نگری معلوم شد که واقعاً مقصود دومسل از این نکته چندان روشن نیست و معلوم نیست تفاوت جدی آن با سه چالش دیگر در چیست جز اینکه یک استدلال اخلاقی صرفاً نباید در پی ارائه راه حل باشد بلکه می‌تواند راهی باشد برای درک عمیق‌تر از موضوع. اما بعید بنظر می‌رسد صرف این نکته را بتوان عاملی دانست برای تفکیک یک استدلال نحیف از یک استدلال فربه. بگذریم از آنکه می‌توان گفت ارائه راه‌حل درست از طریق یک استدلال اخلاقی (مثلاً استدلال ویولونیست تامسون) یا ممکن و محقق شده است و یا نشده و اگر شده، درک عمیق و ژرف‌نگرانه نیز تحقق یافته است؛ بنابراین نمی‌توان این چالش را یک چالش مستقل قلمداد نمود. چالش چهارم و آخر، چالش غفلت از ابعاد فردی است. در میان سه معنایی که دومسل از فردی بودن مسائل اخلاقی ذکر کرده است معنای اول و سوم آن کاملاً هوشمندانه و پذیرفتنی است اما معنای دوم محل مناقشه است زیرا ممکن است به نفی امکان هرگونه تجویز، توصیه یا حتی مشاوره اخلاقی بینجامد مگر آنکه معلوم شود مقصود وی صرفاً تأکید بر مسئولیت‌پذیری، تأمل اخلاقی و شانه خالی نکردن از تصمیمات مهم اخلاقی است.

منابع

قرآن کریم

استیونسون، لسللی فورستر (۱۳۹۸)، *دوازده نظریه درباره طبیعت بشر*، ترجمه میثم محمدامینی، تهران: فرهنگ نشر نو.

حلی، علامه (۱۳۷۰)، *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: حکمت.

سجادی، جعفر (۱۳۷۳)، *فرهنگ معارف اسلامی*، جلد سوم، تهران: کومش.

صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴)، جلد اول، تهران: اداره کل اور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.

مولوی جلال‌الدین، محمد بن محمد (۱۳۹۲)، *مثنوی معنوی*: بر اساس نسخه قونیه مکتوب به سال ۶۷۷ ق. و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون. ، تصحیح، مقدمه و کشف‌الایات از قوام‌الدین خرمشاهی، جلد دوم، تهران: دوستان.

- Bruce , Michael, Barbone, Steven (ed), (2011), *Just the Arguments: 100 of the Most Important Arguments in Western Philosophy*, New York: Wiley-Blackwell.
- De Mesel, Benjamin., (2016), How Morality Can Be Absent from Moral Arguments, *Argumentation*, 30(4), pp. 443–463
- Glock, Hans-Johann., (2008), *What is analytic philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jenkins, Mark P., (2006), *Bernard Williams: Philosophy Now*, Stocksfield: Acumen Publishing Limited.
- Moyal-Sharrock, D., Brenner, W. (ed), (2005), *Readings of Wittgenstein's On Certainty*, Dordrecht: Springer.
- Ryle, Gilbert., (2009), The thinking of thoughts. What is 'le Penseur' doing? In *Collected papers volume 2. Collected essays 1929–1968*, 494–510. London: Routledge.
- Sartre, Jean-Paul., (2007), *Existentialism is a Humanism*, New Haven: Yale University Press.
- Singer, Peter., (1979), *Practical Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Taurek, John., (1977), Should the Numbers Count, *Philosophy and Public Affairs*, 6 (4), pp. 293 – 316.
- Walzer, Michael., (2006). *Thick and thin. Moral argument at home and abroad*, Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Williams, Bernard., (1985.), *Ethics and the limits of philosophy*, Cambridge (Mass.): Harvard University Press.